

مناظره‌ی بحرالعلوم و دانایان یهود



علامه بحرالعلوم هفت ماه قبل از وفات، به‌مراه جمعی از شاگردان خود به زیارت جدش حسین بن علی علیهما السلام مشرف می‌شود. در این مسافرت، در محلی به نام "ذی الکفل" که حدود سه هزار یهودی زندگی می‌کردند مجلس مناظره‌ای با دانایان آنها برگزار می‌کند. این مناظره منجر به اسلام آوردن جمع زیادی از آنان می‌شود.

توضیح:

عالم فاضل، سیدمحمود طباطبائی در کتاب "المواهب السنیة" در مورد این مناظره می‌نویسد: او با جمع زیادی از یهودیان در "ذی الکفل" به گفتگو نشست و با نقل مطالب تورات، وقوع تحریف در آنها را نشان داد و از بذل هیچ عطف و نصیحتی نسبت به آنان دریغ نکرد تا جایی که آنان به ناتوانی خویش اعتراف کردند و از او مهلت خواستند. من از بعضی از بزرگان شنیدم که یکی از آن دو عالم یهودی که سخت ادعای معرفت داشت به زیارت سید آمد.

سیدمحمدباقر خوانساری در "روضات الجنات" با اشاره به این واقعه می‌نویسد: بحث و گفتگوی سیدبحرالعلوم با جماعتی از علمای یهود، به واسطه دم مسیحائی او منجر به هدایت آن گروه و اعترافشان به حقیقت و اقرارشان به نبوت پیامبر ما شد و این قضیه چنان آشکار است که برای اثبات، به دلیل و شهودی نیاز ندارد.

علامه بحرالعلوم هفت ماه قبل از وفات، به‌مراه جمعی از شاگردان خود به زیارت جدش حسین بن علی علیهما السلام مشرف می‌شود. در این مسافرت، در محلی به نام "ذی الکفل" که حدود سه هزار یهودی زندگی می‌کردند مجلس مناظره‌ای با دانایان آنها برگزار می‌کند. این مناظره منجر به اسلام آوردن جمع زیادی از آنان می‌شود. بنا به نقل علامه محقق، شیخ آقابزرگ تهرانی در کتاب عظیم "الذریعة" (ج 22، ص 303)، نسخه‌ای از متن این مناظره در کتابخانه مولی محمدعلی خوانساری در نجف وجود دارد که شاگرد علامه، شیخ محمدسعید الدینوری آن را گرد آورده است. نسخه خطی مناظره نیز به تصحیح مرحوم شیخ محمد جواد بلاغی وجود دارد. همچنین شاگرد دیگر علامه، سیدمحمدجواد عاملی صاحب "مفتاح الکرامه" نیز، آن گونه که از انتهای کتاب "متاجر" او معلوم می‌شود، این مناظره را به رشته تحریر درآورده است که متن آن در مقدمه "رجال السید بحرالعلوم" ص 65 - 50 آمده است. این ترجمه براساس آن متن صورت گرفته است.

بسم الله الرحمن الرحيم

ستایش از آن "الله" پروردگار عالمیان است که محمد (ص) سرور پیامبران را با روشن ترین دلایل و استوارترین براهین، به عنوان پایان بخش سلسله پیامبران برانگیخت، و بوسیله پسر عمویش علی امیرمومنان علیه السلام او را یاری کرد و امامت را، تا روز قیامت، در نسل پاک او قرار داد و درود خدا بر محمد و خاندان پاک او باد. جریان‌هایی که در این رساله نقل می‌شود به هنگام مسافرت علامه بحرالعلوم از شهر نجف اشرف به قصد زیارت جدش حسین علیه السلام - که بر زائرانش هزاران هزار سلام و تحیت باد - در ماه ذی الحجه الحرام سال ۱۲۱۱ هجری قمری اتفاق افتاده است. او، داناترین دانشمندان بیدار عامل، اندیشمندترین صاحبان فضل زبردست، عصاره راه یافتگان و تأییدشدگان، سرآمد دانشمندان از ارباب معقول و منقول، برترین فضلا از اهل فروع و اصول، پشتیبان اسلام، پناهگاه مسلمین، تأییدکننده ایمان، مددکار مومنین، خورشید ملت و دین، آشکارکننده بدعت‌های بداندیشان گمراه، عالم ربانی و وجود صمدانی، یکتای دوران و یگانه زمان، نادره روزگار در علم و عمل و حل مشکلات و کشف معضلات، کسی که مرور ایام فضائلش را بر نتواند شمرد و گذر زمان امتیازاتش را به حساب نتواند آورد، سید سند و تکیه گاه قابل اعتماد، سید مهدی بن سید مرتضی بن سید محمدالحسینی الطباطبائی، او که از سپیده دم صبحگاهان اشعه‌ای از او خورشید درخشان، پرتویی بر نسب اصلیش فرو آمده است؛ خدای تعالی به واسطه گوهر وجودش، هستی را فرخندگی بخشد و با تداوم سعادت‌مندیش، پرچم سعادت را برافراشته نگاه دارد و تا زمان ظهور حضرت مهدی عج الله تعالی فرجه الشریف - که هم اسم اوست - او را حفظ کند.

در آن مسافرت، جمیع بسیاری از شاگردانش او را همراهی می‌کردند. روزی گذرشان به محلی به نام "ذی الکفل" افتاد که در آن گروهی نزدیک به سه هزار یهود می‌زیستند. خبر ورود ایشان بدانجا رسید، در حالی که قبل از آن، آوازه فضیلت و شرافت و اصالت او آنجا را در نوردیده بود. در آن میان، جمعی مدعی معرفت و عرفان و به ظاهر مجزه به دلیل و برهان، به خدمت ایشان رسیدند تا با او مناظره‌ای داشته باشند. هنگامی که به "رباط" - که به امر ایشان جهت ساختن بنایی برای زوار و رهگذران اختصاص یافت - رسیدند، همگی به طرزی مودب گرداگرد او را فرا گرفتند. حال آنان به گونه‌ای بود که گوئی چونان خفاش‌های در معرض پرتو فروزان خورشید، هیچگونه آرام و قراری نداشتند. ایشان به آنان خوشامد گفت - آنگونه که از عادات و اخلاق پسندیده و استوار او بود - و با نرمی و ملاطفت با آنها صحبت نمود، شاید کسی از ایشان متذکر شود یا به فکر فرو رود و به خود آید. در بین این جمع دو نفر به نام‌های "داود" و "عزرا" سخت ادعای معرفت و آگاهی داشتند.

ابتدا داود کلام را آغاز نمود و گفت: از بین تمامی فرقه‌ها، ما و مسلمانان یکتاپرست و از شرک میرا هستیم و سایر فرقه‌ها و ملت‌ها، مثل زرتشتیان و نصاری، نسبت به پروردگارتان مشرک هستند و بت می‌پرستند، تنها ما و شما بر توحید باقی مانده ایم.

سید به او گفت: چگونه چنین چیزی ممکن است، در حالی که یهود به گوساله‌گرایی و آنرا پرستید و سخت بدان خو گرفت و آنرا ترک نکرد تا موسی علیه السلام از میقات پروردگارش به سوی ایشان باز گشت. این جریان مشهورتر از آن است که یادآوری شود و معروف تر از آن است که انکار گردد.

پس از آن، یهود در زمان "برعام بن نباط" - که یکی از خدمتکاران سلیمان بن داود علیه السلام بود - بت‌ها را پرستیدند. جریان از این قرار است که سلیمان چشمداشت او به پادشاهی را می‌دید و ریاست و سلطنت او را پیش بینی می‌کرد. "اخیا الشیلونی" برعام را نسبت به این مطلب با خبر ساخت و پیراهن تازه‌ای را که بر تن او بود دوازده پاره کرد و ده پاره آن را به او داد و گفت: به تعداد این پاره‌ها از بنی اسرائیل ده نوه داری که ترا به پادشاهی می‌رسانند، در حالی که بعد از سلیمان و پسرش "رحبام" و فرزندان او، دو نوه بیشتر باقی نمی‌ماند: "یهودا و بنیامین". پس سلیمان کمر به قتل برعام بست و او به "شیشاق" پادشاه مصر پناهنده شد و تا مرگ سلیمان آنجا ماند و بعد از آن به شام بازگشت و نظر او و همه بنی اسرائیل بر گزینش رحبام به پادشاهی قرار گرفت و او را برای خویش برگزیدند. پس نزد او آمدند و از او خواستند از سختیها و دشواریهایی که در زمان سلیمان علیه السلام بر آنها وارد شده بود بکاھد. رحبام به آنها گفت: دست من قدرتمندتر از پدرم است. اگر او اموری سخت و وظایفی دشوار بر شما تحمیل کرد، من سخت تر و دشوارتر از آنها را وضع خواهم کرد. از دور او پراکنده شدند و برعام را برگزیدند و به پادشاهی منصوب کردند و

ده ها نوه از بني اسرائيل دور او را گرفتند و رحبعام تنها با دو نوه در بيت المقدس تنها ماند و هر سال که بني اسرائيل قصد بين المقدس مي کردند، بربعام از اين مي ترسيد که رحبعام و پيروانش مردم را عليه او بشوراند و به خود متمایل کنند. از اين رو دو گوساله از طلا براي آنها ساخت و آنها را در "دان" و "بيت ايل" فرار داد و گفت "اي اسرائيل اينها خدايان تو هستند که ترا از سرزمين مصر برتر آوردند". و مردم را به عبادت آنها دستور داد و آنها نیز اطاعت کردند و بدین صورت بعد از عبادت گوساله، به شرکي ديگر مشرک شدند.

بنابراين اي برادر يهود! چگونه مي گويي که يهود به خدا شرک نورزیدند و معبودي جز خدای تعالی اختيار نکردند و يکتا پرست بودند و از غير خدا دوري مي جستند. در اين هنگام، آنان به جريان پرستش بت ها - آنگونه که ايشان بيان نمود - اعتراف کردند و از آگاهی وسيع او نسبت به مطالبی که کسی بر آن مطلع نبود تعجب نمودند. سپس سيد به آنان گفت: در اين ماجرا، چگونه براي سليمان جايز است که قبل از جنايت "ربعام" کمر به قتل او ببندد، در حالی که اين امر در شريعت موسی عليه السلام - و در هيچ شريعت ديگري از پيامبران عليهم السلام - جايز نبوده است. از سوي ديگر، سليمان در طريق موسی عليه السلام گام بر مي داشت و بر شريعت او بود، و اگر براي او چيزي روا بود که براي موسی عليه السلام روا نبود، نسخ جايز مي شد در حالی که شما نسخ را قبول نداريد. آنان ساکت شدند.

داود - که بزرگ آن جمع به شمار مي رفت - گفت: اي آفای ما! سخنان شما روي چشم و سر ماست. سيد به آنان گفت: اي گروه يهود! به من بگوئيد، آیا بين شما اختلافي وجود دارد، يا در کتابهايتان تناقضی مشاهده مي شود؟ گفتند: خير

سيد به آنان گفت: پس چگونه است که به صورت سه فرقه جدا شده ايد و از هر کدام هفتاد و يك فرقه منشعب شده است؟ "سامره" اين فرقه بزرگ از يهود، در موارد بسياري با يهود مخالفت مي ورزیدند و توراتي نیز که در دست دارند، با آنچه که در اختيار ساير يهوديان است مغايرت دارد. گفتند: نمی فهميم چرا اين اختلاف بوجود آمده است، البته اعتراف داريم که در کتاب و بسياري امور ديگر بين ما و "سامره" اختلاف وجود دارد. سيد به آنان گفت: پس چگونه اختلاف را انکار مي کنيد و ادعای وحدت و اتفاق در امر واحدی داريد؟ سيد اضافه کرد: آیا در توراتي که خدای تعالی بر موسی عليه السلام نازل فرمود، چيزي کم و زياد شده است؟ گفتند: تورات تا کنون به همان وضع اول باقي است و هيچگونه کاستي يا زيادتي در آن صورت نگرفته است.

سيد گفت: چگونه اين امر ممکن است، در حالیکه در توراتي که در دسترس شماست مسائلي زشت و شرم آور ديده مي شود. از آن جمله است آنچه که در قصه گوساله، در مورد کشاندن بني اسرائيل به شرک و بت پرستي، به هارون پيامبر عليه السلام نسبت داده شده است. ترجمه عبارات تورات در فصل بيستم از سفر دوم، يعني فصل "نازل شدن نوشتارها و گوساله پرستي" چنين است: "هنگامي که قوم موسی با تاخير بازگشت موسی عليه السلام از کوه مواجه شدند، به هارون رو کرده، گفتند: بلند شو! و براي ما خدایاني کارآمد بساز! چرا که از آن مرد - موسی - که ما را از شهر مصر فراتر برد چيزي نمی دانيم. هارون به آنان گفت: گوشواره هاي طلا را از گوشهاي زنان و فرزندان و دخترانتان باز کنيد و براي من بياوريد. قوم اين کار را انجام دادند. هارون طلاها را از آنان گرفت و در قالبی به شکل گوساله درآورد. قوم، گوساله را معبود خود گرفتند و شروع به پرستش آن نمودند. بعد از آن که موسی عليه السلام از متقيات پروردگارش برگشت و آنچه که هارون عليه السلام و قومش ساخته بود، دید، به سختي مخالفت ورزید و هارون را نکوهش نمود. هارون عذرخواهي کرد و گفت: بر اين کار مرا ملامت مکن، من تنها از ترس وقوع اختلاف و پراکندگي بني اسرائيل اين کار را انجام دادم.

اين مطالب خود دليل قاطعي است بر آن که توراتي که در دست شماست، تحريف شده و نسبت به توراتي که بر موسی عليه السلام نازل گشته است، اضافاتي دارد، چرا که شبیه اين عمل را حتي یک نادان بي خبر مرتکب نمی شود، در عين حال چگونه ممکن است از مثل هارون پيامبر عليه السلام سرزنند. اين چه عذر و بهانه اي است که هارون نزد موسی عليه السلام مي آورد، در حالی که پراکندگي بني اسرائيل - به زعم او - آسان تر از آن است که صورتي بتراشد و آنرا معبودي براي پرستش قرار دهد. چگونه است که نسبت به پراکندگي بني اسرائيل بيگناک است، اما از کفر و شرک آنان نمی هراسد، در صورتي که موسی به او گفته بود "میان قوم من جانشين من باشد و به اصلاح (کارشان) بپرداز و طريقه تياهاکاران را پيروي مکن".

داود و همراهانش گفتند: اين امر چه مشکلي دارد، بخصوص که جبرئيل (ع) نیز در اين مسئله کمک نمود!! و داستان آن، مثل داستان هارون (ع) در تورات آمده است. سيد به آنان گفت: جبرئيل هيچگاه در اين مورد ياري نکرده است و از اين قضيه نیز سخني در تورات نرفته است. اين تنها سامري بود که نشانه زنده اي از مرکب جبرئيل يافت و مردم را فریفت. در اين مورد نه بر جبرئيل پيراهه اي است و نه بر خدای پاک و سبحان، از آن رو که وسيله اي را که به سبب آن اين فتنه پديد آمد خلق کرد، همانگونه که اسباب زنا و قتل و ساير گناهان را آفریده است. اين فتنه، تنها با کمک وسايل خلق شده اتفاق افتاد و اين از مقوله ياري و همدستي به کفر و گناه نيست. شان خداوند از اين پيراهه ها برتر و بلند مرتبه تر است.

در فصل چهارم از سفر پنجم در "بيان ماجراي گوساله و سرزنش بي اسرائيل نسبت به پرستش آن" آمده است: "خداوند بر هارون بقدري خشمگين شد که نزديک بود قالب تهی کند، و در اين جا نیز او را مورد بخشش قرار داد".

اين جمله در زشتي و زندگي اين عمل صراحت دارد. با توجه به اين که خداوند هارون را بسيار دوست مي داشت، شما چگونه مي گوئيد در اين کار مانعي براي او نيست؟

در جاي ديگر نیز نظير چنين داستان زشت و ناپسندي در مورد لوط با دخترانش آمده است. در فصل بيست و سوم از سفر اول تورات چنين مي نويسد: "هنگامي که لوط بعد از هلاکت قومش، به همراه دخترانش از "صوغر" بالا رفت و در کوه اقامت گزید، دختر بزرگ به دختر کوچک گفت: پدر ما پيرمردي است از کار افتاده، براي ما نیز ديگر مردی به خواستگاري نخواهد آمد، برخيز تا او را شراب بنوشانيم و با او همبستر شويم! و بدین طريق از او نسلي فراهم آوريم! شبانه او را شراب نوشانيدند و دختر بزرگ با پدر همبستر شد و او از اين عمل مطلع نشد! روز بعد، دختر بزرگ به دختر کوچک گفت: ديشب با پدر همبستر شدم! برخيز تا شب هنگام او را شراب بنوشانيم و تو با او همبستر شو. شب بار ديگر و اين بار نیز او مطلع نشد!! دو دختر لوط از پدر حامله شدند، دختر بزرگ فرزندی آورد و او را "مواب" ناميد و او پدر "بني مواب" تا به امروز است و دختر کوچک نیز فرزندش را "عمون" ناميد و او پدر "بني عمون" تا به امروز است."

اين نص صريح توراتي است که در اختيار شماست و من کلمه به کلمه آنرا ترجمه کردم. اين مطالب، دروغی آشکار و تهمتي زشت است. وقوع چنين اعمال ننگ آوري از جانب پيامبران و فرستادگان خدا - و آلوده شدن فرزندانشان به زشتي آن در طول زمان و امتداد نسل - از نظر عقلي محال است. "مواب" و "عمون" دو امت بزرگ بودند که بين دو محل "بلقا" و "جبال الشراه" مي زيستند. جده سليمان و داود از "بني مواب" بوده است، بنابراين همه اين نسل - نزد يهود - به علت آن که از طريق ازدواج صحيح بوجود نيامده اند، فرومايه تلقي مي شوند، چرا که حرام بودن دختر بر پدر، مورد اتفاق تمامی ادیان و شرايع آسماني است. در ادیان سابق حتي مسئله حرام بودن

ازدواج با خواهر نیز وجود داشته است و لذا ابراهیم علیه السلام هنگامی که اهل مصر راجع به "ساره" از او سوال کردند برای این که او را همسرش نهند و کمر به قتلش نهند گفت: او خواهر من است و تردیدی نیست که تحریم ازدواج به دختر شایسته تر از خواهر است. علاوه بر آن بر حسب عادت، فرزند دار شدن انسان پیری مثل لوط - که گفته می شود بعد از قضیه پشیمان شدن نزدیک صد سال داشته - در دو شب متوالی آنهم در حال مستی بیش از حد - آنگونه که ادعا شده است - بعید می نماید.

از سوی دیگر، چگونه آن دو دختر گمان بردند که دنیا از مردان خالی شده با این که می دانستند که تنها قوم لوط هلاک شده و آگاه بودند که ابراهیم علیه السلام و قوم او در قریه "حیرون" - با این که تنها یک فرسخ فاصله داشتند - از این حادثه بد مصون بوده اند تا چه رسد به بقیه عالم. این قضیه دروغی است که حماقت در آن موج می زند. در این قضیه اگر آن دو دختر از اطلاع پدرشان از این عمل آگاه بودند، در زشتی آن بس بود و نیز اگر نبود مگر آگاهی ابراهیم علیه السلام عمومی پدر آنها، که در فاصله نزدیک می زیست و شخصیت والائی داشت، برای جلوگیری از ارتکاب آن عمل زشت کافی بود. پس ای گروه یهود، این قضیه و مانند آن که در تورات شما هست دلیلی محکم بر وقوع تحریف در آن است.

اگر بخواهیم به تفصیل موارد تناقض و اختلاف و نسبت دادن مسائلی به خدای عزوجل چون جسم بودن، صورت داشتن، پشیمان و غمگین و ناتوان و خسته شدن و ... را باز گوئیم سخن به درازا می کشد و مجال فراهم نیست. اما ای گروه یهود! به من بگوئید آیا هیچ شریعتی از شرایع وجود دارد که در آن نماز نباشد؟ گفتند: خیر، تحقیقا از نماز در تمامی شرایع الهی سخن رفته و هیچ شریعتی خالی از آن نیست.

سید گفت: راجع به این نمازی که شما بجا می آورید برایم توضیح دهید. اساس آن چیست و ماخذ آن کدامست؟ در این توراتی که هم اینک بدست من است و پنج سفر دارد بدقت و سفر به سفر به غوررسی، پرداختم و هیچ موردی از نماز نیافتم؛ نه نامی و نه پادی.

بعضی از آنها گفتند: این مطلب از محتوای کلام معلوم می شود، نه از وضوح و صراحت آن، چون امر به ذکر و دعا در تورات آمده است.

سید به آنان گفت: سخن در ذکر و دعا نیست، بلکه مشخصا در خصوص همین نمازی است که شما در سه وقت صبح و عصر و شب انجام می دهید و آنها را "تغلاہ شحریت"، "تغلاہ منحا" و "تغلاہ عرب" می نامید. ذکر و دعا، هر دو اموری عام و کلی است که اختصاص به وقت معین و جهت مشخصی ندارد، در صورتی که شما در این نماز، به سمت بیت المقدس متوجه می شوید و این در مطلق ذکر و دعا شرط نیست.

رو کردن شما به بیت المقدس، موضوع دیگری را گریبانگیرتان می سازد که مطمئن هستیم پاسخی برای آن ندارید و آن این که بیت المقدس سرزمین داود است و آن را پسرش سلیمان - علیهما و علی نبینا الصلوٰه و السلام - بنا کرد و بین موسی و سلیمان بیش از پانصد سال فاصله زمانی وجود دارد، بنابراین چگونه می توان نماز موسی و پیامبران بعد از او تا زمان سلیمان علیه السلام و ساخته شدن بیت المقدس توسط او را توجیه کرد؟ شبیه این مسئله در مورد حج نیز مطرح است. شما حج را هم به سمت بیت المقدس بجا می آورید، در صورتی که بیت المقدس در زمان موسی علیه السلام و انبیای بعد از او، تا زمان سلیمان، وجود نداشته است، بنابراین حج مسئله ای است که شما خود اختراع کرده اید، یا بر آن دلیل روشنی دارید؟ پس "اگر راست گوئید، دلالتان را ارائه دهید".

آنان گفتند: ما این موضوع را از فحوای سخنان و کتابهای پیامبران بعد از موسی علیه السلام، و تفسیر دانشمندانمان از تورات فهمیده ایم.

سید گفت: پیامبران بعد از موسی همگی بر طریقه و شریعت او بوده اند و در احکام از او تبعیت می کردند و بدون کم و کاست، به استناد آنچه در تورات آمده است حکم می داده اند. نیز، ای گروه یهود، شما نسخ را در شرایع جایز نمی دانید، پس چگونه بر شما پدید آوردن این مواردی که در زمان موسی علیه السلام نبوده است رواست و چطور برای دانشمندان شما تفسیر و توجیه تورات، به آنچه از شریعت موسی علیه السلام خارج است، جایز است و چطور نسبت به پیامبران ادعا می کنید که آنان این شرایع خارج از تورات را وضع کرده اند؟

از این بیانات روشنتر بهت زده شدند و لب فرو بستند و از فراوانی دانش و آگاهی او نسبت به وضعشان و تسلط کامل بر نوشته ها و روشهایشان تعجب کردند.

یکی از آنان بی پروا گفت: ما می گوئیم در زمان موسی (ع) نماز نبوده است، اگر چنین بگوئیم چه می شود؟

سید گفت: شما، هم اینک اعتراف کردید که نماز در تمامی شرایع ثبت شده است. پس چگونه شریعت موسی علیه السلام که - نزد شما - بزرگترین و کاملترین شرایع است از آن خالی است. با این وصف، چه چیز شما را به تحمل رنج انجام این نمازی که در زمان پیامبران نبوده و در کتابهایتان نیامده است و می دارد؟ از جواب باز ماندند و از خلاف گوئی و تناقض گفتارشان - در یک مجلس - شرمند شدند.

بعد از آن به سید گفتند: در قرآن، جزئیات و تفصیل نمازی که شما گروه مسلمانان بجا می آورید نیامده است، پس چگونه آنرا فهمیده اید؟

سید جواب داد: امر به نماز، به صراحت در بعضی آیات آمده است و ما تعداد آن، جهت و قبله آن و بسیاری از احکام آن را از قرآن می فهمیم و سایر احکام و شرایط آن را از سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و اخبار متواتر بدست می آوریم. بنابراین - ما و شما - در این امر یکسان نیستیم، اگر عمیقا اندیشه کنید.

سپس سید گفت: تورات شامل احکام زیادی است که الان بدان عمل نمی شود. مثل احکام پاکي و آلودگی به سبب غروب آفتاب و غیر آن در صورت تماس با ترساننده حائض، سرماخورده، جذامی، و برخی از حیوانات، و سرایت حیض از زنان به مردان در اثر تماس با آنها به مدت هفت روز و فصل نهم و دهم و یازدهم از سفر سوم و نیز جای جای تورات، متضمن بیان این احکام است. اگر نمی دانید مراجعه کنید.

آنان گفتند: بله، همه اینها درست است و سخن شما را کاملا قبول داریم و بر دیده و سر می نهیم.

سپس سید به آنان گفت: پس چرا به آن عمل نمی کنید. اینها که نص صریح و بدون تحریف توراتی است که شما ادعا می کنید بر موسی علیه السلام نازل شده است و حکم آن نیز همه مردم و همه زمانها را در بر می گیرد و در آن نسخ واقع نشده است. بعد از موسی علیه السلام نیز پیامبری که نسخ شریعت او باشد جز عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیامده است، و شما بهیچ وجه نه نبوت آنها را می پذیرید و نه به نسخ شریعت موسی علیه السلام قائل هستید. گفتند: تمامی اینها اوامر و فرمانها هستند و تغییر امر و فرمان به حسب تغییر زمان - برخلاف نهی - رواست. امر برای بدست آوردن پاداش، و نهی برای دفع کردن مجازات است، پس با هم اختلاف دارند.

سید گفت: بین امر و نهی در اینکه اطاعت و تبعیت از آنها ضروری است و نسخ آنها بدون اینکه نسخ کننده ای باشد ناممکن است تفاوتی وجود ندارد. امر هنگامی که برای ایجاب باشد مثل نهی است برای دفع مجازات همراه جلب پاداش. ادعای شما در این که تمامی این احکام از باب اوامر است صحیح نیست. عبارات تورات در این مواضع به لفظ امر و نیز نهی آمده است. تورات را بیاورید و بخوانید اگر راست می گوئید.

از این بحث صرف نظر کردند و به موضوع دیگری پرداختند.

بزرگ آنها گفت: ای گروه مسلمین، چرا قضاوت را براساس احکام تورات قرار نمی دهید، مگر در قرآن نیامده است که " هرکس طبق آیه های منزل خدا حکم نکند، آنها خودشان کافرانند".

سید گفت: از آنجا که نزد ما، نبوت پیامبران صلی الله علیه و آله و نسخ شرایع پیشین توسط او، به تحقیق ثابت است، تبعیت و پیروی از این شریعت ناسخ - و نه آن شرایع منسوخ - واجب و ضروری است، و این مانند وجوب و ضرورت پیروی از شریعت موسی علیه السلام و عمل به احکام تورات بر شماست، بدون آنکه در ادیان و شرایع و کتابهای پیشین آمده باشد. البته بعضی احکام تورات باقی است که نسخ نشده است، مثل احکام جراح و قصاص، و ما نه به خاطر وجود آن در تورات، بلکه بخاطر وجود آن در قرآن، بدان عمل می کنیم.

گفت: معنای آیه "هیچ آیه ای را نسخ یا محو نکنیم، مگر بهتر از آن یا مانند آن بیاوریم" چیست و فرق بین "نسخ" و "انسا" کدامست و فایده نسخ (از میان برداشتن) چیزی و آوردن مثل آن چیست؟

سید گفت: فرق بین نسخ و انسا آنست که نسخ برداشتن حکم است، اگر چه لفظ باقی باشد و انسا برداشتن حکم است با برداشتن لفظی که دلالت بر آن می کند و انسانی حکم یعنی محو و زودن آن از خاطره ها بکلی، و منظور از "مثل"، حکم شبیه به اول است به حسب مصلحت، به گونه ای که مصلحت آن در زمان خویش، مصلحت اولی در زمان خودش باشد، نه این که هر دو مصلحت در زمان واحدی یکسان باشند تا بدین سبب نسخ فایده و ثمر خود را از دست بدهد. آنان خندیدند و از شیوایی و رسائی جواب او و خوش گفتاریش در تعجب شدند.

سید سپس به آنان گفت: ای گروه یهود! اگر ما گرایش و توجه شما به حق جویی را بدانیم، دلایل روشن و براهین محکم برایتان می آوریم، اما من شما را به عنوان اتمام حجت نصیحت می کنم و به شما توصیه می نمایم به انصاف رو آورید و از تقلید و پیروی پدران و نیاکان خود بپرهیزید و لجاجت و تکبر و دشمنی را کنار بگذارید. این دنیا زود گذر و تمام شدنی و از بین رفتنی است و همه طعم مرگ را خواهید چشید و بندگان خدا را چاره ای از روبرو شدن با خدای تعالی نیست، و آن روزی است بزرگ که بعد از آن چیزی جز نعمت پایدار یا عذاب دردناک نمی ماند. خردمند آن است که خود را آماده آن روز سازد و بدان اهتمام ورزد و برای تصحیح عقاید و به جا آوردن اعمالی که مکلف به انجام آن است دامن همت به کمر زند و در این آئین های گوناگون و مذاهب مختلف بیندیشد. حق هیچگاه دو سوی متناقض ندارد و هیچ عذر و بهانه ای برای احدی در تقلید از پدر و پیشینیان و یا گزینش آئین یا روشی بدون دلیل و برهان وجود ندارد. تمامی مردم از جهت پدران و نیاکان خویش در مقابل قانون الهی یکسان هستند. اگر قرار بود این مورد، سبب نجات باشد همه باید ره می یافتند و به سعادت می رسیدند، و اینجاست که بطلان ادیان و شرایع و مساوی بودن کفر و ایمان لازم می آید. پس بهانه کفار و بت پرستان در دنباله روی آثار پدرانشان پذیرفته نیست و تقلید، آنها را از زیان و نابودی نمی رها کند. بنابراین شما خودتان را از گرفتاری آتش جهنم و خشم خدای جبار، در روزی که پنهانیها آشکار می شود و پرده ها کنار می رود و دیگر دوست و همدم و پشتیبانی سودی نمی بخشد برهانید. در پی آن باشید که اغراضی را که مانع توجه به حق است کنار نهید و عوامل بازدارنده را از خود دور کنید و از راه و روش پیشینان، خود را برکنید و به پروردگار بندگان رو آورید و در بدست آوردن آنچه که از عذاب روز بازگشت نجات بخش است بکوشید، و برای این همه، مجاهده با نفس ضروری است. خدای تعالی می فرماید "کسانی که در راه ما مجاهدت کرده اند به راههای خویش هدایتشان می کنیم". این مضمونی است که تمامی کتابهای آسمانی آن را باز گفته اند و همه پیامبران الهی آن را هدیه آورده اند و هر خرد سالم به آن گردن می نهد و هر نظر استوار بدان راه می یابد. شما را به خدا، عقایدتان را اصلاح کنید، اعمالتان را بیارائید، نفسهایتان را از پلیدها برهانید و خود را بدست خویش هلاک نسازید که به هنگام جدا شدن روح از بدن و وارد شدن به قبر، یآوری جز نیکبختی خود ندارید.

با این جملات در حد توانم درصدد نصیحت شما بودم، گو اینکه شما نصیحت گران را دوست ندارید.

گفتند: سخنان شما بر دیدگان ماست، و ما حق طلب و خواهان طریق راستی و استواری هستیم.

سید به آنان گفت: پس چه چیز باعث شده که شما آیین یهود را برگزینید و آن را بر آیین اسلام ترجیح دهید؟

گفتند: همه صاحبان ادیان - یهود و نصاری و مسلمین - بر نبوت موسی (ع) و نبوت شریعت او و نزول تورات بر او اتفاق دارند و در نبوت عیسی (ع) و نبوت محمد (ص) و در انجیل و قرآن اختلاف دارند، و ما از موردی جانبداری می کنیم که همه نسبت به آن متفق القول هستند و آنچه را که در آن اختلاف وجود دارد کنار گذاشته ایم.

سید گفت: تحقیقا مسلمانان جز با تکیه بر بیانات پیامبر راستگو و درست کردارشان و مطالب قرآن روشنگرشان، به نبوت موسی علیه السلام و راستی او در ادعایش معتقد نیستند، و اگر غیر از تذکر صریح قرآن و بیان احادیث نبوی، به نبوت موسی و عیسی علیه السلام و حقانیت تورات و انجیل اعتراف نمی کردند.

شما نیز که گواهی نصاری و مسلمانان را در هیچ امری قبول ندارید، چگونه در حالی که آنان به حق پوشی و انحراف شما از مسیر صحیح شهادت می دهند، گواهی آنها را می پذیرید؟ بنابراین تنها گواهی شما برای خودتان باقی می ماند که این نیز سودی برایتان ندارد.

از بیان روشنگر رسا و تحقیق رسا و استوارش متحیر ماندند و در سکوتی سنگین به هم چشم دوختند.

عزیر - که جوانی در آن جمع بود - گفت: سرور من! میل دارید سخن کوتاه و مفیدی برای نصیحت و دوستی شما بگویم؟ گوش فرا ده و در آن نیک بنگر و انصاف ده که این بر تو حجتی تمام است.

سید گفت: بله، این سخن چیست؟

گفت: در کتاب ما، تورات، چنین نوشته که پیامبری بعد از موسی (ع) خواهد آمد، چیزی که هست او از بنی اخوان ماست نه از بنی اسرائیل.

سید گفت: این بشارت در فصل دوازدهم از سفر پنجم تورات آمده است. ترجمه آن چنین است "خدای تعالی به موسی گفت: من برای آنان - بنی اسرائیل - پیامبری مثل تو از بنی اخوانشان بر می گزینم، پس باید به او ایمان بیاورند و به حرف او گوش فرا دهند". برادران بنی اسرائیل، همان پسران اسماعیل هستند، چرا که - به تحقیق - اسرائیل، یعقوب بن اسحاق برادر اسماعیل است. پس پیامبر وعده داده شده از پسران اسماعیل است و این دلیل به نفع ماست و نه بر علیه ما.

عزیر شرمند شد، رنگ از رخس پرید، سرانگشت خود به دندان گزید و از آن پس هیچ سخن نگفت.

بعد از آن، سید نصیحت خود را ادامه داد و به آنان گفت: شما اطلاعات و آگاهی مرا نسبت به کتابها و روشهایتان و علم و دانشم را به طریقه گذشتگان و آیندگان دیدید. هدف من آن است که بهانه های شما را با زدودن شبهات و رفع ابهامات از میان بردارم. پس اگر بین شما کسی هست که از همه داناتر باشد به او رجوع کنید و از او بپرسید و من شما را به او می بخشم و یک سال به شما مهلت می دهم تا به حق بازگردید و در گمراهی سرگردان نمائید.

گفتند: ما به سبب معجزات روشنگر و نشانه های راهگشا به نبوت موسی (ع) معتقد شده ایم.

سید گفت: مگر شما در زمان موسی بوده اید و آن معجزات و نشانه ها را به چشم خود دیده اید؟

گفتند: ما فقط آن را شنیده ایم.

سید به آنان گفت: شما معجزات محمد صلی الله علیه و آله و دلائل و نشانه ها و روشنگریهای او را نیز شنیده اید. پس چگونه است که آن را می پذیرید و این را - با این که بعد از زمان موسی علیه السلام است و از نظر زمانی نزدیک تر است - انکار می کنید و دروغ می انگارید؟ مسلم است که شنیدن با توجه به دوری و نزدیکی زمان، از نظر شدت و ضعف متفاوت است، هر چه که زمانش طولانی باشد راست شمردن آن مشکل تر است و هر چه که زمانش نزدیک تر باشد پذیرشش راحت تر است. ولی

ما مسلمانان با گوش خود شنیده ایم و با چشم خود دیده ایم و به رسالت همه پیامبران اعتراف کرده ایم و بین هیچ یک از پیامبران و کتابهایشان تفاوت نمی گذاریم و -
آنگونه که شما گفتید - نمی گوئیم " به قسمتی ایمان داریم و به قسمتی کافریم". پس "ستایش خدایي را که ما را به این نعمت، رهبري کرد که ما، اگر خدایمان رهبري
نکرده بود راه نمی یافتیم، راستي پیغمبران پروردگار ما بحق آمده بودند."

پس از آن سید گفت: اگر ابراهیم علیه السلام از شما بپرسد که چرا دین و آئین مرا رها ساختید و به دین و آئین موسی رو آوردید، در جواب چه می گوئید؟

گفتند: ما به ابراهیم می گوئیم تو قبل از موسی بوده ای و موسی بعد از تو و حکمی برای فرد قبلی بعد از آمدن فرد بعدی باقی نمی ماند.

سید گفت: پس اگر محمد صلی الله علیه و اله به شما بگوید، چرا از دین من پیروی نکردید، با این که من بعد از موسی آمده ام و موسی علیه السلام قبل از من بوده

است؟ با توجه به این که شما گفتید با بودن فرد بعدی، برای فرد قبلی حکمی نیست. راستي اگر او بگوید من برایتان نشانه های راهگشا و معجزات روشنگر و قرآن

جاودانی آورده ام، در این مورد چه جوابی دارید؟

از جواب باز ماندند، متحیر شدند و چیزی برای گفتن نداشتند و "کافران واماندند".

سید سپس رو به بزرگشان کرد و گفت: از تو سئوالی دارم، به صداقت پاسخ بگو و جز حق مگو. آیا در طلب دین و فراچنگ آوردن علم و یقین، از آغاز سن تکلیف تا به

حال کوشش کرده ای؟

گفت: حقیقت آنست که تا به حال من در این وادی نبوده ام و فکر آن هم در دلم خطور نکرده است، چیزی که هست، من این موسی را از آن جهت انتخاب کردم که او

پیامبر ماست و دلایلی بر نسخ نبوتش بر من آشکار نشد و آنگونه که باید در دین محمد (ص) و آنچه او آورده است، تحقیق و واریسی نکردم. در این مورد، ما نیک به تامل

و تفکر می نشینیم و خبر آنچه بدان دست یافتیم را به اطلاع شما می رسانیم.

... و بدینسان مجلس به پایان می رسد و کلام خاتمه می پذیرد.

و سپاس و ستایش خدایي را سزاست که اهل فضل و بخشش است و درود و سلام بر محمد صلی الله علیه و اله، سرور آدمیان، و بر خاندان او، پیشوایان پاک بزرگوار،

شیعه نیوز